



عابدین یایی
شاعر و منتقد

دفتر شعر «جزر و مد پلک‌ها» اثری است از کوروش همه‌خوانی با ۶۰ شعر تقریباً ماکسی مال و در جوانبی مبنی‌مال توسط انتشارات «کتاب هرمز» در اهواز به چاپ رسیده‌است. همه‌خوانی که قبل از این دفتر شعر، ۱۶ عنوان دیگر را نیز در کارنامه فرهنگی و ادبی خود دارد، در «جزر و مد پلک‌ها» با رعایت و آیت کلمات توانسته شعر را در دایره زبانی نوتر و تشکیل تر فردو بیاورد. زبان سراینده بسیار سلیس و روان است و از کلماتی ساده، معانی بلند و کارآمدی را خلق می‌کند؛ به‌طوری که دانش، بینش و منش را از خود کلمات استخراج می‌کند. این فرهنگ‌سازی با بازی کلمات در میدان شعر با تانکیک و تکنیک خاصی به انجام می‌رسد. همه‌خانی دانش آموخته کلمات است؛ از این‌رو که هم در اتیمولوژی کلمات سعه‌صدر می‌گذارد و هم در انتولوژی کلمات به یک هستندگی قابل تقدف می‌رسد و هم در تعادل و تعامل کلمات در کنار هم به نوپارگی و نوپاوگی قابل ملاحظه‌ای دست می‌یابد. صنعت تشخیص مهم‌ترین ابداع شاعر است که به سهولت به کلمات تشخیص می‌دهد تا به‌سان انسان‌ها با هم به گفت‌وگو و گفت‌وگومندی بنشینند. شخصیت بخشی و جان‌دهی به کلمات از اصول اصلی زبان شاعرند که به زیبایی در اشعارشان لحاظ شده‌اند. همه‌خانی شاعری چندجانبه است؛ به گونه‌ای که از سه‌جنبه ادبی – فکری و زبانی از برای تراوش، کاوش و چاوش شعر بهره‌های بسامد و سرآمدی را می‌برد. تم (درونمایه) اشعارش بیشتر اجتماعی – عاشقانه است و در زوایایی هم اعتراضی – انتقادی. دو زبان در متن در حال سیر و سلوک و پارفت هستند؛ نخست، زبانی پارادکسیکال – تکنیکال است که این زبان مضمون‌هایی اجتماعی و انتقادی را تصویر می‌کند و دو دیگر، زبان دلبرانه‌گی و دلدادگی شاعر است که دریافت و ساختی شاعرانه سرعت و زبانت شعر را ترسیم می‌کند. کلمات در شعر همه‌خانی به‌نبوغ فکری و بلوغ فرهنگی و کلامیت می‌رسند. همه‌خانی زبانی هموار دارد که می‌خواهد ناهمواری‌های جامعه را در جاده ادب و فرهنگ هموار سازد. دو نوع زیست را تجربه کرده است. یکی از خانه به خیابان است و دو دیگر، از خیابان به جهان. در خودنگریستن و در جهان زیستن از دیگر مؤلفه‌های شعر همه‌خوانی است. شعر در نهایت خود به بی‌نهایت می‌رسد و سراینده به دنبال همین بی‌نهایت‌هاست. زبان شعرش ریشه در پیشه‌های پست‌مدرن هم دارد و در جوانی هم شاعری با مؤلفه‌ها و المان‌های دنیای مدرن است.

او به معناگرایی بیشتر از معناگریزی توجه می‌کند اما فرهنگ کلمات در شعرش بسیار فرهنگ‌مند عمل می‌کنند و گویی که قوت کلمات بر شاخه‌های سطر عبارتی از عبادت شعر است «گرامت یک درخت تناور/ با یک دانه/ با فضیلت می‌رسد/ بر خیز دانه/ پیاله/ کلمه از گوشه‌ی لب/ دهان را/ به انگور نگاهت می‌گزد/ او در صافی گلو مستانه می‌کند/ آچشان عبارت حقیقت/ تر کیبی ساده/ در برق یک کشاکش/ تردید از حباب دهان بر دار/ زبان تر کن/ تصویر در این شعر/ انهم مرا به جایی می‌کشاند/ تا ببینم؛ ادر آن/ پنه هر چه هست/ دوست داشتن/ ایک را/ خلوت است» این شعر، دیالوگی عاشقانه‌توأم با تصویرسازی است. کلمات در شعر به جای راه رفتن می‌قصند و این پایکوبی بسیار مستانه و هستانه است. تشخیص و تشخیص دادن به کلمات در جهت نبل به شعری ناب و فاب از مهارت‌های شاعر محسوب می‌شوند. باز نمونه؛ «تصویرها از کاغذ بیرون می‌آید/ نگاه ما را/ تا خلوت جنگل می‌برد/ او با عریان تا ساحل دریا من/ آفتاب دم‌بخت کلمه‌ها هستم/ وقتی که ما؛ چشم و حشنت را/ بر ابرام خیره می‌کند»

در شعر نوعی پلی فونی (چند صدایی) احساس می‌شود و در چندصدای بی‌صدای عشق را صدادر می‌کند. مونولوگوار تصویرها را از کاغذ بیرون می‌کشد و از آن حالت مونولوگ، شعر را در مسیر دیالوگ‌هایی چندجانبه قرار می‌دهد و به زیبایی تشخیص را در شعر لحاظ می‌کند. این دفتر از حیث زبان و بیان، فراآیندی واحد ادبی می‌کند و خواننده با هر توفقی در بطن دفتر با شعرهایی زیبارو و پور و تصادم دارد. همه‌خانی در شعر هم من فردی – شخصی و هم من اجتماعی و انتقادی دارد و به سهولت با نظر خود منظرهای جامعه را در قالی هنری به تصویر می‌کشد. شاعری دغدغه‌مند جامعه است و در دردمندی خود را با جامعه تقسیم می‌کند. مرگ اندیشی و نمادی از فلسفه مرگ نیز در شعر همه‌خوانی قابل تأمل و رؤیت است: «تمام داستان‌های زندگی ام/ دارد تمام می‌شود/ مرگ را می‌بینم/ ادر پدرم/ باز دنبال ام/ می‌آید/ خوب می‌دانم/ کجا مرا پیدا می‌کند/ دور از همه/ در آغوش هم می‌روییم/ او می‌رویم/ تاجایی... امدت کسی به ما نرسد/ از این پس/ سراغ مرا از سکوت بگیرد.» نگاه سراینده به مرگ نگاهی پارادکسیکال است زیرا گاهی حس خوب و رفاقت‌گونی را با مرگ در ذهن خواننده تلغای می‌کند و گاهی هم مرگ را نمادی از خاموشی و سکوت می‌داند. شعر از صنعت تشخیص بهره‌مند شده کلمات در شعر به یک آزادی بیان می‌رسند؛ به‌طوری که در هر کجایی سطر که دوست دارند زندگی می‌کنند و در یک چنین بینش‌مند در کنار هم به تعادل و تعامل چند سویه و چند گویه دست می‌یابند.



آرمان ملی – بیتا ناصر: بعد از «یادت نرود که...»، «انگار خودم نیستم» و «فکرهای خصوصی» و چندین بار تجدید چاپ، یاسمن خلیلی فرد، نویسنده و منتقد سینما رمان تازه‌اش را با عنوان «بنفش مایل به لیمویی» از سوی نشر ققنوس روانه بازار کتاب کرده است؛ اثری که همچنان در فضایی رئالیستی روایت می‌شود و نویسنده در آن، بر روابط انسان‌ها در سایه ساختارهای فرهنگی مدرن متمرکز است: نادر و همسرش آیدا و فرزندشان پویا، در پاریس مهمان همسر سابق نادر یعنی شبانه می‌شوند و زوج سابق، به دنبال فرزندشان در نما می‌گردند... خلیلی فرد درباره این رمان، شخصیت‌ها و روابط بین آن‌ها می‌گوید: «در شخصیت پردازی همواره جنبه روانشناسی را در نظر می‌گیرم و برای آدم‌ها خصوصیات و خصلت‌های مختلفی را تعیین و تعریف می‌کنم... تشریح و تفسیر و پرداختن به روابط بین انسان‌ها یکی از اصلی‌ترین انگیزه‌های من از داستان نویسی است... وقتی روابط میان انسانی را تشریح می‌کنی، بی‌شک اثرت جنبه انتقادی هم پیدا می‌کند.» رئالیسم برای او، یک مساله جدی است: تاجایی که در آثارش از مکان‌هایی نام می‌برد که قبلاً خودش در آن‌ها حضور داشته و تجربه‌شان کرده... ادامه این بحث را در متن گفت‌وگو بخوانید.

پیشگامان داستان‌نویسی ایران



◀ اجازه بدهید بحث را با عنوان رمان شروع کنیم: «بنفش مایل به لیمویی». آیدا در بخشی از داستان می‌گوید: دیگر نمی‌توانم مرز سیاهی و سفیدی را تفکیک کنم. زندگی‌ام خاکستری شده؛ یک خاکستری تیره، یا شاید هم رنگی ناشناخته؛ مثلاً بنفش مایل به لیمویی. «اما آیا این رنگ ناشناخته، سمبل، نمادی خاص و یا – آنطور که از طرح جلد برمی‌آید – اشاره به مفهومی از مهاجرت است؟

درواقع در چرخه رنگ‌ها، زرد و بنفش مکمل یکدیگرند. رنگ‌شناسی و روان‌شناسی رنگ‌ها مبحثی بسیار مهم و در عین حال پیچیده است. رنگ‌های زرد و بنفش خصوصیات، بار روانی و ویژگی‌هایی دارند که درواقع متضاد هم‌اند و از طرفی هم این تقابل به تکامل‌شان می‌انجامد. ما در داستان و در مورد هر کدام از شخصیت‌هایش به‌صورت مجزا شاهد تضادها و تقابل‌هایی هستیم. این نام در واقع بهره گرفته از همین ویژگی‌هاست؛ در نهایت بسیاری از این تضادها و تقابل‌ها در هم تنیده و ادغام می‌شوند و به تکامل می‌انجامند. در جریان این درهم‌آمیختگی مرزی میان‌شان باقی نمی‌ماند. انتخاب این نام برآمده از مفهوم برداشت‌شده از روان‌شناسی رنگ است.

◀ در طول رمان، روایت بر عهده سه شخصیت – شبانه، نادر و آیدا – است و داستان با ماجراهایی پی‌درپی از گذشته تا حال پیش می‌رود. کمی درباره شخصیت پردازی و تعلیقی که به موازات روایت آن‌ها در روشن شدن داستان‌ها به کار گرفته‌اید، توضیح دهید.

من همیشه نوع روایت را براساس نیازهای داستان انتخاب می‌کنم. درواقع به این شکل نیست که به جهت خوندنمایی یا اینکه بخواهم نشان دهم اسفاغه از تکنیک را بلدم شیوه روایی خاصی را انتخاب کنم. این داستان شخصیت‌محور بود. شخصیت‌ها فضایی می‌خواستند تا از جریان ذهنی و احساسی خود سخن بگویند و پیشرفت داستان نیز باید به همین شکل موازی و خشت به خشت، توسط هر کاراکتر در طول کاراکتر دیگر چیده می‌شد. در واقع این چیزی بود که ساختار داستان می‌طلبید. ضمناً گذشته هر یک از این کاراکترها بر زندگی حال حاضرشان و حتی نسل‌های بعدی‌شان اثراتی داشت و به همین دلیل تصمیم گرفتم جریان سیال ذهن رفت و برگشت‌های زمانی را در روایت هر شخصیت به نمایش بگذارم.

◀ زبان و لحن راوی‌ها به تناسب شخصیت و طبقه اجتماعی‌شان، از هم متفاوت است. به نظر تان این تفاوت‌ها که دربردارنده تفکر و نوع نگاه شخصیت‌ها به مسائل مختلف است، چقدر در شکل‌گیری داستان نقش داشته و چه ملاحظاتی را در حین نوشتن ایجاد می‌کرد؟

وقتی سه راوی برای روایت داستان ات انتخاب می‌کنی، بی‌شک دشواری‌هایی هم به خودت تحمیل می‌شود. بخش مهمی از این دشواری همین است؛ ایجاد تمایز میان راوی‌ها یا لحن‌سازی درست و متناسب و البته متفاوت برای هر یک از آنها. من تجربه روایت کردن داستان توسط هفت راوی را



تجربه، تخیل و خلاقیت به میزان لازم



را با خلاقیت، خیال و شنیده‌ها تلفیق می‌کند. شاید نسبت درست این ترکیب باشد که میزان تأثیرگذاری یک داستان را تعیین کند.

◀ در جایی گفته‌اید «این کتاب ادای دین است به هنرمندان عرصه نمایش، سینما و تئاتر» و شخصیت‌های هنرمند در این کتاب نیز همگی به نوعی درگیر چالش‌های این حرفه هستند؛ خصوصاً شبانه که در اوج معرفیت، به اجبار مهاجرت را انتخاب می‌کند. دیدگاه شما درباره تأثیر مهاجرت بر هنرمند و هنر چیست؟

خلیلی‌ها به من می‌گویند آیا این کتاب داستان زندگی فلان هنرمند یا هنرمندان است؟ این کتاب حقیقتاً داستان زندگی هنرمندی خاص نیست. ممکن است شبیه به زندگی چند هنرمند باشد، اما یک اقتباس مطلق از زندگی هیچ فردی نیست. من تکه‌هایی از زندگی‌ها و واقعیت‌ها و رویدادهای مختلف را از زندگی هنرمندانی با شرایط نسبتاً مشابه الهام گرفته و به داستانم وارد کرده‌ام. یک هنرمند قطعاً دوست دارد در کشور خودش کار کند و این به نفعش هم است. کار هنری با کارهای دیگر تفاوت دارد. سینما و سینما و تئاتر از دیگر هنرها نیز پیچیده‌ترند؛ چرا که زبان در آنها دخیل است و توقعاً با زبان مادریات بیشتر می‌توانی بدرخشی و دیده شوی اما اگر شرایط آنطور که انتظار داری پیش نرود، اگر پس زده شوی، اگر دچار مشکل شوی شاید رفتن انتخاب بهتری باشد. من نمی‌توانم برای همه انسان‌ها و همه هنرمندان نسخه واحدی بپیچم.

◀ بر خلاف بخش‌های غیرقابل پیش‌بینی و تعلیق‌های متعدد، به نظر می‌آید در پایان‌بندی رمان، تا حدودی به میل و خواسته مخاطب گردن نهاده‌اید؛ در صورتی که این انتظار می‌رفت که «بنفش مایل به لیمویی» یا پایان متفاوت‌تری داشته باشد. آیا این مساله را به‌عنوان یک نقد، می‌پذیرید؟

در یکی از جلسات نقد و بررسی کتابم متوجه شدم که هنوز تعداد زیادی از مخاطبان تعریف درستی از پایان باز ندارند یا اگر پایانی آن چنان قطعی و محتوم نباشد، آن را پایان باز تلقی می‌کنند؛ در حالی که نویسنده گاهی لقمه جویده را در دهان مخاطب نمی‌گذارد و در عوض به او کدهایی می‌دهد تا خودش داستان را در ذهنش تمام کند. این با پایان باز فرق می‌کند. در حالی که شما معتقدید پایان کتاب به خواسته مخاطب نزدیک است؛ باز خورد من این بوده که خیلی‌ها پایان کتاب را یک پایان باز تلقی کرده‌اند؛ درحالی که این طور نیست. من پایان‌هایی را برای یکایک کاراکترهای داستانم تعیین کرده‌ام که فکر می‌کردم پایان مناسب آن‌هاست؛ نه چیزی که مخاطب انتظار دارد یا من دوستش دارم. درواقع با توجه به خصوصیات خلق‌وخوبی آن شخصیت پایانی را که او به‌دست خود رقم می‌زد یا در مواجهه با رویدادهای بیرونی بیشتر محتمل بود برایش اتفاق بیفتد، برایشان انتخاب کردم. درباره این که مخاطب این پایان‌بندی را دوست دارد یا نه باید شما قضاوت کنید.

اثر را نقدی بر انسان امروز و روابط اجتماعی موجود دانست؟

اساساً تشریح و تفسیر و پرداختن به روابط بین انسان‌ها یکی از اصلی‌ترین انگیزه‌های من از داستان‌نویسی‌ست و اگر آن را از من بگیرند، هدف چندانی برای نوشتن نخواهم یافت. روابط انسانی بسیار جذاب و در عین حال پیچیده‌اند. رابطه انسان‌ها با اطرافیان‌شان بر خود آنها و بر دیگران اثراتی خواهد داشت که می‌توانند ابعاد گوناگونی داشته باشند. من به هدف نقد موضوع یا موقعیتی داستانم را نمی‌نویسم. در واقع برخلاف باور کلی، معتقد هم نیستم که کتاب‌ها باید حتماً آموخته‌اند باشد، اما وقتی روابط میان انسانی را تشریح می‌کنی، بی‌شک اثرت جنبه انتقادی هم پیدا می‌کند؛ چرا که هیچ چیز در مناسبات انسانی سر جای خودش نیست و مدرنیته حاکم بر زندگی‌ها نیز این مساله را تشدید می‌کند.

◀ از آنجا که شخصیت‌های این رمان همگی به نوعی زخم‌خورده‌اند و بار رنج‌ها، ناامیدی‌ها، بایدها و نپاید‌ها، و حفره‌های روحی گذشته‌شان را با خود حمل می‌کنند، آیا «بنفش مایل به لیمویی» را می‌توان در زمره آثار روانشناسانه قرار داد. اساساً بررسی روانشناختی شخصیت‌ها، چه الزاماتی را طلب می‌کند؟

من به روان‌شناسی بسیار علاقه‌مندم و اصلاً بدون در نظر گرفتن آن نمی‌توان داستان نوشت. اگر هم نویسی، داستان‌ت تخت و بی‌روح خواهد شد. من در شخصیت‌پردازی همواره جنبه روانشناسی را در نظر می‌گیرم و برای آدم‌ها خصوصیات و خصلت‌های مختلفی را تعیین و تعریف می‌کنم. کشش‌ها و واکنش‌های انسان‌ها نیز وام‌گرفته از همان خلیقات و خصوصیات شخصیتی تعریف‌شده برای آنهاست. ضمن آنکه من همیشه داستان‌هایم را به شکل رئالیستی روایت می‌کنم و رئالیسم خود با اختلالات و کمبودها و نقصان‌های آدم‌ها همراه است. در واقعیت هیچ چیز شبیه رویا نیست و این باید در داستان وجود داشته باشد. اگر نه داستان بی‌معنا می‌شود یا به ژانرهای تعلیق می‌گیرد که از واقعیت به دورند.

◀ یکی دیگر از مواردی که در این اثر، پررنگ دیده می‌شود، استفاده از توصیف‌های واقعی و به دور از غلو در فضا سازی‌ها است. از تأثیر تجربه‌های زیستی تان بر باورپذیری این اثر بگویید. در واقع‌ترین و رئالیستی‌ترین شکل ممکن روایت شود. حتی سلیقه خودم در فیلم و کتاب نیز همین است. اگر در کتابی اسمی از مکانی می‌آید، دوست دارم آن مکان واقعاً وجود داشته باشد و ضمناً توصیف نویسنده از آن مکان عینی و باورپذیر و درست باشد. یعنی اگر مخاطبی پا به آن مکان گذاشت توصیفات نویسنده را در آن بیابد. من از موقعیت مکانی داستانم تجربیاتی عینی داشته‌ام و در مکان‌هایی که از آنها اسم برده شده، حضور داشته‌ام و به جمع‌آوری صرف اطلاعات از گوگل و اینترنت و... بسنده نکرده و نمی‌کنم. البته یک نویسنده بی‌شک تمام موقعیت‌های داستانش را زندگی نکرده‌اما همواره در خلق داستان واقعیت و تجربیات زیسته‌اش

در رمان دوم یعنی «انگار خودم نیستم» داشتم. آن کتاب را خیلی‌ها دوست داشتند اما چند نفر انتقادی به کار کردند که سعی گرفتم از آنها در نگارش رمان جدیدم استفاده کنم. آن‌جا می‌گفتند لحن بعضی از راویان شبیه هم شده که البته در آن کتاب این اتفاق تاحدودی تعدمی بود؛ چراکه خاستگاه کاراکترها بسیار نزدیک و شبیه به هم بود. اما در این رمان، باید این نمای به شکلی آشکار و مبرهن شکل می‌گرفت. حالا خودم هم فکر می‌کنم این تفاوت لحن تا جایی که در نظر داشتم، درآمده و راضی‌کننده است.

◀ «موعظ رامین‌فر» به نوعی در مصائب و مصیبت‌هایی که شخصیت‌های داستان تجربه می‌کنند، نقش دارد. او در عین حال که نقشی کلیدی دارد، نه سیاه است و نه سفید. خلق شخصیت موعظ چه چالش‌هایی را برای شما به همراه داشت و کدام قشر از جامعه را نمایندگی می‌کند؟

موعظ رامین‌فر یکی از پیچیده‌ترین کاراکترهای داستانم بود. حتی شاید مرکز نقل داستان و عامل شکل‌گیری تمامی رویدادهای آن. یکی از دلایل پیچیدگی این کاراکتر، درون‌گرا بودنش بود و دیگری اینکه راوی نبود. بنابراین مخاطب بسیاری از گرهِ‌های درونی و ذهنی این شخصیت را باید در ذهن خودش باز می‌کرد و بعضاً درباره‌شان حدس می‌زد. البته مساله سیاه و سفید نبودن کاراکترها امری کلی در داستان‌های من است؛ همان‌طور که در زندگی واقعی هم هیچ‌وقت هیچ انسانی نه سفید مطلق است و نه سیاه مطلق. اما قبول دارم که موعظ کاراکتری پیچیده است و گاهی مخاطب را غافلگیر می‌کند و حتی این‌که او را به عنوان یکی از راویان در نظر نگرفتم، علتش همین است که او باید کمی دور از دسترس‌تر از دیگر کاراکترها باقی می‌ماند.

◀ به نظر می‌آید فرزندان سه شخصیت اصلی یعنی «درنا» و «پویا» بازنده‌های اصلی این رمان باشند. آیا از این منظر، این رمان، باز تاب نسلی است که قربانی تصمیم‌ها و یا شاید خودخواهی‌های والدین‌شان شده‌اند؟

دقیقا همین‌طور است. تصمیمات، اقدامات و انگیزه‌های والدین بی‌شک بر زندگی نسل آینده تأثیر می‌گذارد. طبیعتاً هیچ والدی قصد این را ندارد که زندگی فرزندش را تخریب کند، اما گاه به صورت ناخودآگاه و بنابر تصمیمات پدر یا مادر یا هر دوی آنها، این اتفاق رخ می‌دهد. این مسأله البته همیشه جنبه منفی ندارد. بسیاری از تصمیمات درست و سازنده والدین‌مان نیز به رشد و بالندگی ما در زندگی می‌انجامد، اما اساساً به دلیل همان سیاه و سفید نبودن مطلق افراد، والدین اشتباهاتی هم در زندگی‌های خود می‌کنند که بازتابش در زندگی فرزندانشان نمود پیدا می‌کند. درنا کاملاً قربانی‌ست اما پویا هنوز به آن مرحله نرسیده و شاید زندگی‌اش به شکل مطلوب‌تری جلو برود.

◀ یکی از ویژگی‌های پررنگ این اثر، پرداختن به روابط بین انسان‌ها در جوامع مدرن است؛ روابطی که با تغییر فضا، رنگ‌های تازه‌ای می‌گیرند. آیا می‌توان این